
نسبت ویژگی‌های فرمی و سبکی نگارش ویتگنشتاین و فلسفه‌ورزی

وی

سیده ملیکا سفیداری*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱/۳۰

چکیده

سبک و فرم نوشتاری ویتگنشتاین در ادبیات فلسفی معاصر منحصر به فرد است. متفکران در خصوص نقش فرم و سبک نوشتار در آثار ویتگنشتاین مواضع متفاوتی اتخاذ نموده‌اند. برخی سبک و فرم را عنصری زیباشناسانه قلمداد می‌کنند که استدلال‌ات متن را ضعیف می‌کند و در مقابل برخی دیگر باور دارند وی از گزینه‌های سبکی و فرمی مختلف آگاه بوده است و انتخاب سبک و فرم خاص خود را با توجه به امکانات و محدودیت‌های فلسفه‌ورزی‌اش و امکانات منحصر به فرد سبک و فرم انتخابی انجام داده است. هدف از این نوشتار بررسی نسبت فلسفه‌ورزی و فرم ادبی آثار ویتگنشتاین است. در این راستا امکانات و محدودیت‌های سبک و فرم نوشتاری ویتگنشتاین بررسی می‌شود. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و متون ویتگنشتاین انجام گرفته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نزد ویتگنشتاین جنبه ادبی نوشته‌های فلسفی تصادفی و تزیینی نیستند. نتایج این پژوهش همچنین نشان از آگاهی این فیلسوف نسبت به امکانات و محدودیت‌های فرم نوشتار دارد. به علاوه بررسی عناصر سبکی و فرمی ویتگنشتاین در کنار محتوای فلسفی آثار وی نشان از امتزاج و در هم تنیدگی این دو در جهت دستیابی به اهداف فلسفه‌ورزی او دارد.

کلیدواژه‌ها: سبک ادبی، ژانر، محتوای فلسفی، فلسفه‌ورزی، ویتگنشتاین

مقدمه

ساختار معنا و رابطه جهان و زبان از دغدغه‌های اصلی ویتگنشتاین هستند. او در دوره‌های مختلف زندگی خود دو پاسخ متفاوت و به‌زعم برخی شارحان متضاد برای این مسئله ارائه می‌کند: یکی در کتاب رساله منطقی - فلسفی^۱ به سال ۱۹۲۱ و دیگری در کتاب پژوهش‌های فلسفی^۲ به سال ۱۹۵۳. این دو کتاب فاقد فصل‌بندی و عنوان‌بندی و فهرست مطالب هستند. نثر رساله به حداقل ممکن فشرده، فاقد هرگونه حشو و دارای سلسله مراتب منظم است به گونه‌ای که پیچیدگی و فشرده‌گی آن، مخاطب را با سوالات بسیاری مواجه می‌کند. نوشتار پژوهش‌ها به لحاظ ادبی غنی و سرشار از طنز، معما، پرسش، تمثیل و استعاره است. ژانر نوشتاری آن یادآور اعترافات آگوستین و گفت‌ووشنودهای افلاطون است و گاه فرم اتوبیوگرافی به خود می‌گیرد. در متن صداهای متنوعی به گوش می‌رسند که راوی مشخصی ندارند، زنجیره روایت کتاب منقطع و در پاره‌ای موارد نامشخص است. این کتاب چیدمان موضوعی سراسر ندارد. مواردی از این دست خواننده را با این پرسش درگیر می‌کند که چرا ویتگنشتاین تا این پایه دشوارنویس بوده است. در صورتی که به اهمیت زبان در فلسفه ویتگنشتاین توجه شود، این چالش اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. آیا این سبک نوشتاری حاصل ناتوانی نوعی درخشان است که توانایی ارائه سراسر زنجیره استدلال‌های خود را ندارد؟ و یا اینکه ماهیت ویژه فلسفه‌ورزی او، وی را ناگزیر از این انتخاب‌ها کرده است؟ و در نهایت آیا ویتگنشتاین آگاهانه از این سبک نوشتاری بهره می‌گیرد تا شیوه تفکر و نتایج حاصل از آن را به کامل‌ترین شکل به خواننده منتقل کند؟ این سوالات رانه اصلی تقریر این نوشتار هستند. در این نوشتار تناسب سبک و فرم نوشتار ویتگنشتاین با فلسفه‌ورزی وی بررسی خواهد شد و مشخص خواهد شد که درک ویژگی‌های سبکی و فرمی نوشتار ویتگنشتاین چه جایگاهی در فهم فلسفه‌ورزی او دارند. حیات هر نوشتار به شرط وجود سه عامل مؤلف، خواننده و متن ممکن می‌شود. اندیشه مؤلف در متن جان می‌گیرد، متن با توجه به عناصر زبانی و فرمی خود،

حیاتی مجزا می‌یابد و امکان بازاندیشی و تفکر را برای مخاطبان گوناگون فراهم می‌آورد. در ادامه نسبت فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین و سبک نوشتاری او در چارچوب این سه مؤلفه بررسی خواهد شد. به این صورت که ابتدا آراء مستقیم ویتگنشتاین در خصوص ارتباط محتوای فلسفی و فرم نوشتاری بررسی خواهد شد. سپس در بررسی متن، ارتباط وجوه کلیدی فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین و فرم نوشتاری او به طور متقابل بررسی خواهد شد و در نهایت نسبت سبک و فرم نوشتاری آثار ویتگنشتاین با مخاطب فرضی متن بررسی خواهد شد.

نویسنده

یکی از مهم‌ترین منابع برای بررسی نسبت فرم نوشتاری متن و محتوای فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین رجوع به آثار و گفته‌های مستقیم او است. ویتگنشتاین فرم‌های بیانی را عامل شکل‌گیری مسائل فلسفی می‌داند، او همچنین باور دارد که ایده در فرم زاده می‌شود. در نهایت او به محدودیت‌ها و امکانات فرم‌های نوشتاری گوناگون آگاه بوده است.

ویتگنشتاین در تقابل با تفکر غالب فیلسوفان در تاریخ فلسفه، راه درست فلسفیدن را در انحلال مسائل فلسفی می‌بیند. در نظر او این مسائل، مسائلی واقعی نیستند. با رجوع مستقیم به آراء ویتگنشتاین مشخص می‌شود که وی ریشه این مسائل را در بسیاری از موارد در اتخاذ شکل بیانی نادرست می‌بیند. راه حل فیلسوف در مواجهه با این مسائل اتخاذ فرم بیانی صحیح است. توجه به صورت‌بندی پرسش‌ها در نهایت کاربر زبان را به مرحله‌ای رهنمون می‌کند که طرح‌ناشدنی بودن پرسش را درک کند و از این شبه‌مسائل اجتناب کند. «شکل‌های بیانی ما از هر طریقی با فرستادن ما به دنبال شترگاوپلنگ‌ها مانع آن می‌شود که ببینیم هیچ چیز بیرون از امر عادی در کار نیست» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ق ۹۴). با اشاره به گفته‌های مستقیم ویتگنشتاین مشخص می‌شود که روش حل این مسائل و فلسفه‌ورزی او نیز با این شکل‌های بیانی گره خورده است. بنابراین واریسی ما یک واریسی دستور زبانی است. چنین واریسی‌ای

بیان خود برای نخستین بار با اندیشه مواجه می‌شود، «به‌راستی تصویر غالباً برای نویسنده (برای من)، در پس کلمات باقی می‌ماند، چنانکه به نظر می‌رسد کلمات آن را برای من توصیف و ترسیم می‌کنند» (Ibid: 90).

با مراجعه به آثار ویتگنشتاین مشخص می‌شود که او همواره در پی دستیابی به همخوانی سبک و محتوا برای شکل‌دهی هرچه بهتر اندیشه نهایی است. ویتگنشتاین هم در مقدمه رساله و هم در مقدمه پژوهش‌ها به اهمیت سبک نگارش در این دو کتاب اشاره می‌کند. در مقدمه مؤخر رساله می‌خوانیم: «اگر این اثر ارزشی داشته باشد، در دو چیز است: نخست اینکه در آن اندیشه‌هایی بیان شده است، و هر چه این اندیشه‌ها بهتر بیان شده باشد، هر چه تیر دقیق‌تر به هدف خورده باشد، این ارزش بیشتر خواهد بود.» گویی که بیان بهتر - انتخاب فرم بیانی موجه‌تر - مؤثر بر ارزش اثر است. او در پیش‌گفتار پژوهش‌ها نیز به ساختار و فرم کتاب اشاره می‌کند و بیان می‌کند که فرم‌های گوناگونی را با هدف بیان اندیشه‌ها «به صورت طبیعی و بدون گسست از یک موضوع به موضوعی دیگر» آزموده است و در نهایت متوجه شده که تلاش برای دستیابی به کلیت سبب فلج شدن اندیشه‌ها می‌شود. با این اوصاف، او این کتاب را در قالب مجموعه‌ای از قطعات فلسفی آورده است، قطعاتی که به گفته خود او «نگار طرح‌هایی چند از منظره‌ها باشند. یک نکته واحد، یا تقریباً همان نکته، اغلب دوباره از راستاهای متفاوت نگریسته شده و طرح‌های تازه‌ای رسم شده است... تا با نگاه به آنها می‌توانستید تصویری از منظره به دست آورید. پس این کتاب در واقع یک آلبوم است.» مشخص است که محتوا و روش فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین او را ناگزیر از نوشتن قطعات فلسفی می‌کند و امکان نوشتن در فرمی را که از کلیت حمایت می‌کند از بین می‌برد. به طور متقابل نوشتن در فرم قطعه به دلیل سنخیتی که با روش فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین دارد، امکان اتخاذ روش صحیح فلسفه‌ورزی را تقویت می‌کند. اهمیت سبک نوشتار برای او تا آن پایه است که در اندیشه وی سبک نادرست فلسفه‌ورزی می‌تواند اندیشه فلسفی را به بی‌راهه ببرد و سبک درست فیلسوف را در روش صحیح فلسفه‌ورزی

با روشن کردن بدفهمی‌ها بر مسئله ما روشنایی می‌افکند. بدفهمی‌های مربوط به کاربرد واژه‌ها، که از جمله ناشی از برخی مشابهت‌ها بین شکل‌های بیان در مناطق متفاوت زبان هستند. - برخی از آنها را می‌توان با جایگزین کردن یک شکل بیان به جای دیگری برطرف کرد» (همان: ق ۹۰). برای ویتگنشتاین «همین که روش جدید اندیشیدن برپا شود، مسائل قدیمی محو می‌شوند؛ در واقع به‌چنگ آوردن دوباره آنها [مسائل] دشوار می‌شود. چرا که آنها در شیوه‌ای که ما خود را بیان می‌کنیم، جای گرفته‌اند؛ و اگر ما خود را ملبس به فرم جدیدی از بیان کنیم، مسائل قدیمی همراه با رخت قدیمی کنار گذاشته می‌شوند» (Wittgenstein, 1998: 55).

از منظر ویتگنشتاین متأخر معنا با کاربرد یک واژه در بازی زبانی خاص خودش متعین می‌شود، به عبارتی دیگر معنا پیش از بیان وجود ندارد. «اکنون اگر پرسیده می‌شد: «آیا پیش از یافتن بیان، اندیشه را دارید؟» چه جوابی می‌توان داد؟ و چه جوابی به این پرسش که: «اندیشه به گونه‌ای که پیش از بیان وجود داشته عبارت از چه بوده است؟» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ق ۳۳۵). در صورتی که حیات اندیشه با بیان آن آغاز شود، شیوه بیان در معنای اندیشه نقشی بنیادین می‌یابد تا آنجا که بیان متفاوت سبب اندیشه متفاوت می‌شود، در صورت تقدم اندیشه بر بیان، بیان نقشی ثانوی و بی‌اهمیت پیدا می‌کند، چرا که اندیشه در جایی پیش از بیان حیات دارد و تنها در بیان‌های گوناگون لباس‌های مختلفی بر تن می‌کند. «اندیشیدن فرایندی غیر جسمانی نیست که به سخن گفتن زندگی و مفهوم ببخشد، و جدا کردن آن از سخن گفتن، تقریباً همان جور که شیطان سایه شلمیل را از زمین برداشت، ممکن باشد» (همان: ق ۳۳۹). این در هم‌تنیدگی تا حدی است که در نظر وی فرم همواره سهمی از آنچه محتوا نامیده می‌شود، دارد. «من حقیقتاً با قلم خود می‌اندیشم، چرا که سر من غالباً چیزی از آنچه دست من می‌نویسد نمی‌داند» (Wittgenstein, 1998: 24). درهم‌آمیختگی بیان و اندیشه نزد ویتگنشتاین، بیان را از موقعیت ثانوی در برابر اندیشه خارج می‌کند، تا آن پایه که گویی مؤلف پس از

قرار می‌دهد. «نوشتن به سبکی درست یعنی قراردادن دقیقاً مستقیم واگن بر خط راه آهن» (Ibid: 44). از منظر ویتگنشتاین بیان نادرست اندیشه را عقیم می‌کند. «نویسنده میان مایه باید از جایگزین کردن بسیار سریع بیانی خام و نادرست با بیانی صحیح حذر کند، با این عمل، او ایده اصیل را، که حداقل جوان‌های زنده بود، می‌کشد و آن اکنون خشکانده شده است و دیگر هیچ چیز نمی‌ارزد. محتمل است او اکنون ترجیحاً آن را به تل زباله‌ها بی‌افکند. درحالی‌که جوانه اسفبار هنوز فایده معینی دارد» (Ibid: 90). مشخص است که در نظر ویتگنشتاین انتخاب فرم نادرست و توجه نکردن به محدودیت‌ها و امکانات فرمی تا آن پایه اهمیت دارد که می‌تواند ایده را به کلی نابود کند. گاهی سبک نوشتاری مشخصی باب میل فیلسوف نیست اما به نظر می‌رسد فیلسوف ناگزیر از انتخاب آن است «آیا تو فیلسوفی بد هستی آنگاه که فهم آنچه می‌نویسی دشوار باشد. اگر تو بهتر بودی، آنگاه تو فهم آن چه را که دشوار است، ساده‌تر می‌کردی..... اما چه کسی می‌گوید که این ممکن است؟ [تولستوی]» (Ibid: 87).

متن

در راستای بررسی نسبت سبک نوشتار و محتوای فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین از زاویه متن، ابتدا به سراغ مفاهیم کلیدی وضوح و فلسفه در فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین می‌رویم و نسبت آنها را با ویژگی‌های سبکی و فرمی متن بررسی می‌کنیم. در ادامه کار، برخی ژانرهای اصلی استفاده شده در متون رساله و پژوهش‌ها و نسبت آنها با فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین را مرور خواهیم کرد.

مفهوم وضوح و روشنی یکی از وجوه کلیدی فلسفه ویتگنشتاین است، البته این مفهوم نزد ویتگنشتاین متقدم و متاخر دلالت‌های یکسانی ندارد. ویتگنشتاین در پیشگفتار رساله وضوح در اندیشه و کلام را بنیادی‌ترین جنبه کتاب می‌داند. «کل معنای کتاب را می‌توان در کلمات ذیل خلاصه کرد: آنچه اساساً می‌توان گفت می‌توان به روشنی گفت، و از آنچه نمی‌توان درباره‌اش سخن گفت باید به سکوت گذشت.» ولفگانگ

هیومر^۳ به پیوندهای بین ساختار ادبی رساله و ایده بیان روشن آنچه می‌توان گفت، اشاره می‌کند. او اهمیت زبان نزد ویتگنشتاین را هم در آنچه می‌گوید و هم در چگونگی بیان آنها می‌بیند و سبک ساختارمند رساله را تلاشی برای بیان روشن آنچه گفتنی است، ارزیابی می‌کند. تمام گزاره‌های رساله شماره‌گذاری شده‌اند و در ساختاری سلسله مراتبی به هم مرتبط هستند. شماره‌گذاری انجام شده ردیابی هر گزاره را به یکی از هفت گزاره بنیادین رساله سهولت می‌بخشد. همچنین اهمیت منطقی گزاره‌ها را برای خواننده مشخص می‌کند، به‌علاوه پیگیری موضوع مشخص و مسیر استدلال برای خواننده را سهولت می‌بخشد و به این ترتیب الگوی استدلال را منسجم و مستحکم‌تر می‌سازد. همه این موارد نشان‌دهنده تلاش ویتگنشتاین برای بیان هر چه روشنتر اندیشه با استفاده از فرم نوشتار است (Gibson, 2004: 2). ویتگنشتاین در پژوهش‌ها نیز به مفهوم وضوح اشاره می‌کند، اگرچه دلالت این مفهوم در پژوهش‌ها متفاوت با رساله است. او مستقیماً در قطعه ۱۲۲ به این مفهوم اشاره می‌کند و از اهمیت بنیادین آن در فهم صحبت می‌کند: «یک بازنمایی دارای وضوح درست همان فهمی را تولید می‌کند که عبارت از «دیدن پیوندها» است. مفهوم بازنمایی دارای وضوح برای ما اهمیت بنیادی دارد. نشان ویژه شکل گزارشی که می‌دهیم، و شیوه نگرستن ما به چیزها است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ق ۱۲۲) کاول^۴ مفهوم وضوح در پژوهش‌ها را در ارتباط با امور متداول و عادی بررسی می‌کند و آن را متفاوت از وضوح نظری می‌داند. او همچنین این امکان را رد می‌کند که مفهوم وضوح در این بند دلالت بر وضوح در فرایند استدلال نزد فیلسوف داشته باشد. او برای تبیین این وضوح به قطعه ۸۹ پژوهش‌ها اشاره می‌کند: «بلکه ذات تحقیق ما چنان است که در صدد نیستیم با آن چیز تازه‌ای بدانیم، بلکه می‌خواهیم چیزی را که پیشاپیش کاملاً در معرض دید هست بفهمیم..... چیزی که اگر کسی ازمان نپرسد می‌دانیم اما اگر قرار شود آن را توضیح دهیم دیگر نمی‌دانیم، چیزی است که نیاز داریم به خودمان یادآوری کنیم.» سرتاسر کتاب تلاشی است برای دستیابی به

دیدنی روشن از آنچه می‌دانیم و قادر به بیان آن نیستیم. فیلسوف در شهر زبان از دیدن آنچه پیشاپیش در مقابل اوست ناتوان است و «نمی‌داند از چه راهی باید برود» (همان: ق ۱۲۳). او نیاز به نگاه و توصیف دارد تا به بازنمایی واضحی از این شهر دست یابد، آنچنان که به روشنی پیوندها را ببیند و به واسطه درک این پیوندها به آن «دید کلی» که مد نظر فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین است دست یابد (Gibson, 2004: 22-27). ویتگنشتاین ضرورت دستیابی به دیدگاه‌های گوناگون نسبت به موضوعی واحد در جهت دستیابی به دید کلی را ناشی از خصلت هزارتویی زبان می‌داند. «شما از یک سمت نزدیک می‌شوید و راه خود را می‌دانید؛ از سمت دیگری به همان جا نزدیک می‌شوید و دیگر راه خود را پیدا نمی‌کنید» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ق ۲۰۳). با توجه به دلالت متفاوت، این مفهوم در پژوهش‌ها ساختار متنی متفاوتی را طلب می‌کند. ویتگنشتاین ساختار نوشتاری پژوهش‌های فلسفی را یک آلبوم لحاظ می‌کند. نکته‌ای واحد در این آلبوم از راستاهای مختلف نگریسته شده است. این طرح‌ها در کنار هم قرار گرفته‌اند «تا با نگاه به آنها بتوان تصویری از منظره بدست آورد». فرم آلبومگون این کتاب «دیدن پیوندها» را ممکن می‌کند. طرح‌های مختلف از یک منظره این امکان را فراهم می‌کند که بدون اتخاذ منظری استعلائی، دید کلی و واضح از آن منظره به دست آورد و پیوندها را مشاهده کرد. تنها با نظر به یک نکته از راستاهای متفاوت می‌توان بر پیچیدگی هزارتوی زبان فائق آمد و با دستیابی به وضوح و روشنی لازم راه خود را در این شهر کهن بلد شد. با توجه به اهمیتی که این طرح‌های متنوع فلسفی برای دیدن ارتباطات و دستیابی به دید کلی دارند، ادعای ویتگنشتاین در پیشگفتار پژوهش‌ها مبنی بر نبود امکان بیان اندیشه‌هایش در کلیتی بدون گسست، فهم‌پذیر می‌شود. «اندیشه‌هایم اگر می‌کوشیدم به رغم میل طبیعی‌شان، یک راستای تک به آنها تحمیل کنم فلج می‌شدند. - و البته این ناشی از سرشت این پژوهش‌ها بود.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: مقدمه)

ویتگنشتاین در تمام دوره‌های فکری خود مرزبندی مشخصی بین گفتمان علمی و فلسفی قائل است. در

رساله فلسفه را «امری فراتر یا فروتر از علوم طبیعی ... و نه در کنار آنها» لحاظ می‌کند و آن را مجموعه «ایضاحات» و نه «آموزه‌ها» می‌داند. این رویکرد در پژوهش‌ها نیز تغییر نمی‌کند، «درست این بود که بگوییم ملاحظات ما نمی‌توانند ملاحظه‌های علمی باشند [یعنی با حالت آرمانی پدیده‌ها سروکار داشته باشند]..... نمی‌توانیم هیچگونه نظریه‌ای مطرح کنیم. هیچ چیز فرضیه‌ای نباید در ملاحظات ما باشد» (همان: ق ۱۰۹). به گفته پیرس،^۵ ویتگنشتاین باور دارد که وارد کردن روش علمی به تفکر فلسفی و نظریه‌پردازی در فلسفه به تحریف می‌انجامد و همیشه باید از کلیت به موارد جزئی برگردیم. پیرس ادعا می‌کند که نظر به امر جزئی در مقابل امر کلی دیدگاه ویتگنشتاین را به هنرمند نزدیک می‌کند تا دانشمند. (پیرس، ۱۳۸۷: ۳۵)

فلسفه برای ویتگنشتاین هیچگاه به گزاره‌های فلسفی منجر نمی‌شود. پژوهش‌ها به لحاظ فرمی در هماهنگی کامل با این دیدگاه ویتگنشتاین قرار دارد. توجه به امر جزئی در پژوهش‌ها خود را در انبوه مثال‌های تفصیلی، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و تصور حالات و موقعیت‌های مختلف نشان می‌دهد. ساختار گیج‌کننده و گسسته و آلبوم‌گون متن از امر کلی می‌گریزد و مجالی برای ایده‌های منسجم و نظام‌مند فراهم نمی‌کند. ساختار منقطع و قطعه قطعه کتاب فرصتی به ظهور مدل‌های تحویل‌گرایانه و تبیین‌های علمی نمی‌دهد و به عوض جای را برای توصیف‌های روشن‌گر از آنچه در معرض دید است، باز می‌کند. همان‌گونه که شالکویک^۶ ادعا می‌کند نکته‌های فلسفی به عوض راستایی تک برای ارائه اندیشه ابزاری است برای بازگشت به کف زمین و تنوع پدیدارها و رها کردن نگرش نظری (Gibson, 2004: 61-62).

شالکویک با بررسی مفهوم فیکشن^۷ نزد ویتگنشتاین، نوشته‌های ویتگنشتاین را در مفهومی ویژه شاعرانه قلمداد می‌کند و شاعرانه بودن ساختار متن وی را در نسبت با رویکرد فلسفه‌ورزی وی بررسی می‌کند. در فرهنگ و ارزش می‌خوانیم «هیچ چیز مهم‌تر از مفاهیم فیکشنال نیست، چیزی که در نهایت به ما فهم خویشتن خودمان را می‌آموزد» (Wittgenstein, 1998: 85).

شالکویک با استناد به این نقل قول از ویتگنشتاین ادعا

می‌داند، سبکی که بدون استدلال صریح فرد را به دیدگاهی جدید رهنمون می‌شود. استرول هدف این سبک را به چالش کشیدن زبان «شفاف، خالص و مقتضی» فلسفه سنتی به عنوان زبان استاندارد و تثبیت شده می‌داند. او استفاده ویتگنشتاین از این سبک را واکنش نشان دادن به امکان فهم جهان در قالب مقولات شسته و رفته می‌داند. ویتگنشتاین به دنبال آن است تا توصیف را جایگزین تبیین در فلسفه کند، او در متن خود از نکات موجز، ضرب‌المثل‌ها، کلمات قصار، پندها و بندهای کوتاه در جهت توصیف استفاده می‌کند و به نوعی در برابر سبک ادبی استدلالی و سازمان‌یافته که لازمه تبیین است واکنش نشان می‌دهد. ارائه مثال‌ها و حالات مختلف در جهت رویکرد ضدنظری ویتگنشتاین است. ضرورت انتخاب سبکی ویتگنشتاین از نحوه فلسفه‌ورزی نوین او و شوریدن بر فلسفه‌ورزی سنتی ناشی می‌شود (همان: ۱۲۴-۱۲۷). یانیک^۱ نیز ریشه سبک نوشتار یگانه ویتگنشتاین را نه در ضعف او به عنوان یک نویسنده بلکه در نارضایتی او از شیوه فلسفه‌ورزی سنتی می‌داند. فلسفه سنتی از سقراط به این سو در پی حل مسائل بر مبنای اصول نظری است، در حالیکه ویتگنشتاین باور به منحل کردن مسائل به وسیله تأملات پیچیده در خصوص نحوه عمل و فعالیت دارد. روش او برای نیل به این هدف پژوهش دستور زبانی است. ویتگنشتاین در پژوهش‌ها روش خود را تغییر می‌دهد تا بر جنبه عملی و رفتاری فعالیت زبانی متمرکز شود و در این راه از امکانات سبکی بهره می‌جوید (Peters & Bur- bules, 2002: 7-8).

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد متن ویتگنشتاین استفاده از ژانرهای متنوع و نامتعارف است، از این دست می‌توان به ژانرهایی چون گفت‌ووشنود، گزینه‌گویی، اتوبیوگرافی و اعترافات اشاره کرد. در ادامه اهمیت و نقش این ژانرهای نوشتاری در فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین بررسی می‌شود. استرول یکی از اهداف فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین متأخر را نقد دکارت‌گرایی می‌داند که به زعم ویتگنشتاین یکی از سرچشمه‌های سردرگمی‌های اساسی فلسفه سنتی است. دکارت در نظریه دو جوهری خود تمایزی واضح بین دنیای درون و بیرون قائل

می‌کند که فلسفه - برخلاف علم - دغدغه پدیده‌ها را ندارد، بلکه دغدغه امکان‌های گوناگون در خصوص پدیده‌ها را دارد. در بررسی احتمالات ممکن، یک پدیده فیکشن می‌تواند به اندازه مفاهیم حقیقی متمرکز واقع شود. ویتگنشتاین معنا را تابعی از کارکردهای متنوع یک واژه می‌دند که با فرم‌های زندگی مرتبط با کارکرد واژه درهم‌تنیده است. مفاهیم فیکشن ابزاری برای تصور این فرم‌های زندگی است، گاهی نیز تصور کارکردهایی متفاوت می‌تواند به درک هرچه بهتر کارکردهای واقعی کمک کند (Gibson, 2004: 65-66). با توجه به تشابه هنر و فلسفه نزد ویتگنشتاین و اهمیت فرم و بیان در هنر، به نظر می‌رسد سبک متن نوشتاری برای ویتگنشتاین نمی‌تواند تنها ابزاری ناگزیر برای ارائه محتوا باشد، بلکه بیشتر همچون فرم اثر هنری که بخشی ضروری از محصول نهایی هنرمند است، لحاظ می‌شود.

یکی از ریشه‌های سبک نوشتاری منحصر به فرد ویتگنشتاین را می‌توان در رویکرد انقلابی او نسبت به مسائل اساسی فلسفه سنتی و روش فلسفه‌ورزی یکتای او جستجو کرد. ویتگنشتاین باور داشت که شیوه فلسفه‌ورزی او شیوه‌ای انقلابی است، شیوه‌ای که «هرچیز جالب را یعنی هر چه را که بزرگ و مهم است، نابود می‌کند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ق ۱۰۴). به باور او این روش، مسیری جدید در فلسفه است. هدف ویتگنشتاین نه بیان استدلالی جدید برای مسائل سنتی فلسفه که منحل کردن این مسائل به شیوه منحصر بفرد خود اوست. همچنین او نوشتار فلسفی را نه ابزاری برای انتقال اطلاعات جدید بلکه ابزاری برای مرتب کردن آنچه تاکنون می‌دانستیم و اتخاذ نحوه دید جدید می‌داند. واضح است استفاده از سبکی که محمل ارائه استدلال‌های منطقی و مفاهیم انتزاعی باشد، با هدف فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین همسو نیست. استرول ساختار نوشتار ویتگنشتاین را «متن شکسته» می‌نامد و از آن تحت عنوان عنصری اصلی در روش فلسفه ویتگنشتاین یاد می‌کند. استرول^۲ متن شکسته را «شیوه‌ای غیر نظام‌مند، نامرتب، گیج‌کننده، گسسته و به لحاظ مضمونی بریده‌بریده در نوشتن» (استرول، ۱۳۹۴: ۱۲۵)

می‌شود و دستیابی به امر درونی و ذهنی را به طور مستقیم برای مالک ذهن و تنها او ممکن می‌داند. دکارت حداکثر یقین محتمل را یقین فرد در مورد ایده‌ها و احساسات خودش می‌داند که نیازی به استنباط ندارند. ویتگنشتاین در بازتفسیر زبانی الگوی دکارتی آن را پدید آورنده ایده زبان خصوصی می‌داند و ناممکن بودن این زبان را در پژوهش‌ها نشان می‌دهد و سخن گفتن از زبان را به شیوه زندگی کاربران زبان و مفهوم بازی زبانی پیوند می‌دهد (استرول، ۱۳۹۴: ۱۵۶-۱۵۲). هگبرگ^{۱۰} تصور سنتی از اتوبیوگرافی را مرتبط با همین دوگانه‌انگاری دکارتی می‌داند. به این معنا که «خود» مانند یک متن در نظر گرفته می‌شود. نویسنده نگاه خود را به درون برمی‌گرداند تا با درون‌نگری محتوای این متن درونی را بخواند و سپس بیان کند. در این دیدگاه روایت درست، روایتی است که صادقانه بدون هیچ افزودن، کاستن و یا ویرایشی انجام شود. (Hagberg, 2007: 500-524). همان‌گونه که پیترز^{۱۱} ادعا می‌کند ویتگنشتاین به «افشای عمومی و صادقانه خود شخصی‌ای که به صورت یک امر واحد یا ذات تلقی شده است» (Peters, 2003: 356)، مشکوک است و اتوبیوگرافی را در مقام خوانش منسجم و پایدار امر درونی نمی‌پذیرد و به دنبال راهایی از این تصویر است. ویتگنشتاین علاوه بر آنکه با پژوهش دستور زبانی در خصوص امر درونی، اتوبیوگرافی به مفهوم سنتی را به چالش می‌کشد، بنا به ادعای پیترز با به کارگیری فرم جدیدی از اتوبیوگرافی در پژوهش‌ها ایده دکارتی دانش متمایز و واضح از خود را نشانه می‌رود. به نظر می‌رسد پژوهش‌های فلسفی ضمن بازتعریف این ژانر از امکانات آن برای نقد فلسفه سنتی کمال استفاده را می‌برد (Ibid: 355-357). هگبرگ ادعا می‌کند که بنا به نظر ویتگنشتاین به دلیل خصلت کژتابی زبان، کاربر زبان در کاربرد کلمه «من» دچار سردرگمی می‌شود به این معنا که تصور می‌کند این کلمه به هویتی بی‌بدن و درونی اشاره دارد. کاربر این «من» را خود پنهان متافیزیکی لحاظ می‌کند که علی‌رغم ارتباط با بدن او هویت هستی‌شناسانه متفاوتی از آن دارد. زمانی که من در نقش ابژه به کار گرفته می‌شود، کاربر زبان دچار این توهم می‌شود که فاصله‌ای

بین «من» و تجربه‌های بدنی او وجود دارد. این فاصله خیالی که حاصل دستور زبان ویژه کلمه «من» است، کاربر زبان را مجاب می‌کند حقیقتی به نام حقیقت اتوبیوگرافی وجود دارد که افشای حقیقت امر درونی برای خوانندگان است. در مقابل ویتگنشتاین کلمه «من» را مانند تمام کلمات دیگر تنها ابزاری در زبان می‌داند که باید با توجه به کاربردهای متفاوت آن در بازی‌های زبانی متفاوت فهم و بررسی شود (Gibson, 2004: 228-251). ویتگنشتاین در پژوهش‌ها نشان می‌دهد که راه‌های زیادی برای خودفربیی سوژه در تلاش برای درک خود وجود دارد و اتوبیوگرافی سنتی راه حل نهایی برای خودشناسی نیست (Peters, 2003: 355-357). به این ترتیب ویتگنشتاین در مقامی بالاتر نشان می‌دهد که اتوبیوگرافی به معنای سنتی کلمه ناممکن است. هگبرگ ادعا می‌کند با توجه به رد دیدگاه دکارتی، ویتگنشتاین در پژوهش‌ها جایگزینی برای سبک اتوبیوگرافی سنتی فراهم می‌کند و این ژانر را در فرمی جدید بازتعریف می‌کند، به این معنا که سوژه در خصوص خودشناسی باید پیوسته بر خودش کار کند و نوشتاری که در آن خود ساخته می‌شود را فرایندی لحاظ کند که هرگز کامل نمی‌شود. به این ترتیب هگبرگ در تفسیر خود از نقش اتوبیوگرافی در پژوهش‌های فلسفی برای این ژانر نقش پرسش از خویش^{۱۲} قائل می‌شود. ویتگنشتاین با پرسش مستمر از خود در پژوهش‌ها در فضایی چندصدایی، در فرایندی پیوسته به کشف خود می‌پردازد و همراه با نوشتن از خود - نوشتن از وسوسه‌ها، خودفربیی‌ها، اشتباهات و ... - «خود» را در برابر چشمان مخاطب به شکل مستمر می‌سازد (Hagberg, 2007: 500-507). اتوبیوگرافی برای ویتگنشتاین جنگی دائمی با آگاهی است و در راستای رویکرد او به فلسفه به مثابه درمان معنا پیدا می‌کند (Peters, 2003: 358-360). زابادوس^{۱۳} ادعا می‌کند پروژه اتوبیوگرافی در پژوهش‌ها در پی «آشکار ساختن کثرت و پیچیدگی تقلیل‌ناپذیر بازی‌های زبانی‌ای است که در اتوبیوگرافی اجرا می‌شوند؛ [بازی‌های زبانی چون] اعتراف کردن، شکایت کردن، لاف زدن، متهم کردن، سرزنش کردن، عذرخواهی کردن و بیان کردن» (Ibid: ۷۵

(357)

ویتگنشتاین نقطه شروع هر سفر فکری را اعترافات می‌داند. «اعترافات باید بخشی از زندگی جدید هر فرد باشد» (Wittgenstein, 1998: 16). بسیاری از شارحان به شباهت بین ژانر نوشتاری پژوهش‌ها و ژانر اعترافات اشاره کرده‌اند. کاول ادعا می‌کند که طرح‌ریزی منحصر بفرد گفت‌ووشنودهای ویتگنشتاین همانند بیان وسوسه‌های ذهنی نویسنده در ژانر اعترافات هستند. قطعات بسیاری در پژوهش‌ها بیانگر وسوسه‌های شخصی نویسنده هستند. در کنار این موارد، صدهایی وجود دارند که خطاهای تفکر عقلانی را آشکار می‌کنند و به نوعی تمایلی برای اصلاح و ترک این وسوسه‌ها هستند؛ این دو صدا - بیان وسوسه و پاسخ به آن - تداعی‌کننده ژانر اعترافات هستند (Cavell, 1962: 90-93). کاول تحلیل ویتگنشتاین از *اعترافات آگوستین* را در بند نخستین پژوهش‌ها امتزاج فرم و محتوای ویتگنشتاین و آگوستین قلمداد می‌کند. پژوهش‌ها را می‌توان پاسخی به فرم و ژانر اعترافات آگوستین نیز در نظر گرفت (Pe- ters, 2003: 358-360). در صورتی که به تصور ویتگنشتاین از ماهیت فلسفه و فلسفه‌ورزی و کارکرد آنها توجه کنیم، ارتباط بین انتخاب این ژانر نوشتاری و محتوای فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین واضح‌تر خواهد شد. حسینی ادعا می‌کند از منظر ویتگنشتاین فیلسوف خوب، فیلسوفی است که در برابر وسوسه‌ها مقاومت می‌کند. همچنین بین فلسفه و سبک زندگی فیلسوف پیوستگی وجود دارد. و در نهایت راه‌حل مسائل فلسفی در خود زندگی یافت می‌شود. «راه‌حل مساله‌ای که در زندگی با آن مواجه می‌شوی، شیوه‌ای از زندگی است که آنچه را مشکل‌ساز است، ناپدید می‌کند» (Wittgenstein, 1998: 31) (حسینی، ۱۳۹۴: ۶۷-۷۰). کاول ادعا می‌کند که وجه ادبی پژوهش‌ها خواننده را ملزم به تشخیص «لحظات بیگانگی، بیماری، ناامیدی، خود ویرانگری، کژی و انحراف، خفقان، عذاب و گمگشتگی که در زبان پژوهش‌ها مفصل‌بندی شده است» (Peters, 2003: 360) در درون خود خواننده می‌نماید و در نهایت هدف فلسفه‌ورزی، کشف «خود» از خلال این فرم‌های ویژه است. این امر به ادعای پیترز فلسفه‌ورزی را چون

سبکی از زندگی ممکن می‌کند (Ibid: 360-361). به گفته کاول ژانر اعترافات امکان آزمودن را در مقابل باور داشتن فراهم می‌کند. در این ژانر تنها چیزی که در مظان اتهام قرار می‌گیرد فرد و باورهای اوست. این ژانر دعوتی است به بررسی دقیق و موشکافانه باورها و نه تلاشی برای بیان مجموعه‌ای از استدلال‌های (Cavell, 1962: 90-93). ویتگنشتاین نیز فلسفه را مجال توصیف می‌داند و نه تبیین. او در فلسفه به دنبال «اطلاعات تازه نیست» زیرا که فلسفه «چیزی را استنتاج نمی‌کند» چرا که «همه چیز در معرض دید است» و تنها نیاز به مذاقه فیلسوف برای مرتب کردن آن‌چه از پیش می‌دانسته است دارد. مشخص است که ژانر اعترافات بستری مناسب برای تحقق فلسفه‌ورزی مدنظر ویتگنشتاین فراهم می‌کند.

یکی از اهداف بنیادین رساله مشخص کردن مرز بین امر گفتنی و امر نشان‌دادنی است که سبب مرز نهادن بر اندیشه و بیان اندیشه‌ها می‌شود. ویتگنشتاین در نامه‌ای به فون فیکر^{۱۴} بخش دوم کتاب (گزاره هفت) را که بیانی از امر بیان ناشدنی است، مهم‌تر از شش گزاره منطقی پیشین می‌داند. مورسون^{۱۵} در ضمن تحلیلی از ژانر گزین‌گویی، ادعا می‌کند که ویتگنشتاین از امکانات این ژانر در جهت رفع پارادوکس رساله - بیان آنچه بیان ناشدنی است - استفاده می‌کند. او ادعا می‌کند از بند ۶.۴ که ویتگنشتاین در خصوص معنای زندگی و ارزش صحبت می‌کند، گزاره‌ها بیشتر به گزین‌گویی شبیه می‌شوند زیرا همان‌گونه که خود ویتگنشتاین اشاره می‌کند: «همه گزاره‌ها ارزش یکسان دارند... در جهان ارزشی وجود ندارد - و اگر وجود می‌داشت ارزشی نمی‌داشت. از این رو گزاره‌های علم اخلاق نمی‌توانند وجود داشته باشند. گزاره‌ها نمی‌توانند هیچ چیز برتری را بیان کنند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴: ۶، ۴۱). به باور مورسون استفاده از سبک گزین‌گویی به ویتگنشتاین امکان می‌دهد که تنها نشانه‌ای در برابر مخاطب خود بگذارد. بنا به تحلیل مورسون گزین‌گویی تلاشی است برای فرا رفتن از حد ممکن معنا،^{۱۶} به عبارتی دیگر گزین‌گویی درصدد بیان امری است که قابل بیان نیست، تا جایی پیش می‌رود اما ناچار باز می‌گردد و هرگز معنا

را به کمال فراچنگ نمی‌آورد. به همین دلیل در زیر سطح معنای ظاهری بیان شده در گزین‌گویی با فقدان معنا مواجه هستیم. فقدان معنایی که مورسون به آن اشاره می‌کند، یادآور فقدان معنایی است که ویتگنشتاین به گزاره‌هایی چون گزاره‌های فلسفه، اخلاق و زیباشناسی نسبت می‌دهد، مقولاتی که نمی‌توان در خصوص آن‌ها استدلالی انجام داد. گزین‌گویی حقیقت را در فضای مه‌آلود و نیمه تاریک نشان می‌دهد، با توجه به این امر حقیقتی که به وسیله گزین‌گویه بیان می‌شود، جنبه‌ای رازآلود دارد. این رازآلودگی نیز یادآور رازآلودگی‌ای است که ویتگنشتاین در «احساس جهان به مثابه کل کرانمند» از آن یاد می‌کند. بخش هفتم رساله در یک جمله خلاصه می‌شود: «از آنچه نمی‌توان درباره‌اش سخن گفت باید به سکوت گذشت.» مورسون این گزین‌گویی را دعوت به سکوت قلمداد می‌کند، سکوتی که در مواجهه با درک آنچه قابل بیان نیست و تنها بوسیله گزین‌گویی‌های پیشین نمایش داده شده، حاصل می‌شود. به این اعتبار او این بخش را طولانی‌ترین بخش رساله می‌داند. مشخص است که استفاده از سبک گزین‌گویی در رساله تنها یک انتخاب ثانوی نبوده است و در واقع ابزاری است ضروری در جهت هدف بنیادی رساله، مشخص کردن مرز امر بیان‌شدنی و امر گفتنی (Ibid: 260-265).

به گفته استرن^{۱۷} صداهاى مختلف در پژوهش‌ها، به ندرت مرزبندی و راوی مشخص دارند. بخش اعظمی از آنچه نقل می‌شود تلاشی است برای بیان وسوسه‌های فلسفی کاربر زبان. صداهاى متن کاوشی در قراردادها و پیش‌فرض‌های فلسفی هستند. این صداها به عوض دفاع از یک رویکرد فلسفی سیستماتیک، رویکردهای متنوعی را ارائه و از هر کدام در جایگاه خود دفاع می‌کنند به گونه‌ای که کتاب چون آغاز سیاحت در فلسفه عمل می‌کند (به‌عوض آنکه پایانی باشد همراه با ارائه نتایج پیچیده فلسفی). این صداها مجموعه گسترده‌ای از تئوری‌های فلسفی را صورت‌بندی می‌کنند و در مقابل با لحنی کنایی به شرح و تفسیر آنها می‌پردازند و به مفروضات ابتدایی با توجه به زبان طبیعی و مشاهدات هر روزه اعتراض می‌کنند. به نظر می‌رسد ویتگنشتاین

از این خصلت چندصدایی متن استفاده می‌کند تا مخاطب را در عمل با نظریه‌ها، پیش‌فرض‌ها و وسوسه‌های زبانی مواجه کند (Glock, 2016: 41-59). متن چندصدایی ویتگنشتاین در پژوهش‌ها گاه فرم گفت‌وشنود به خود می‌گیرد. حسینی به گفت‌وشنود به‌عنوان یکی از وجوه کلیدی فلسفه ویتگنشتاین اشاره می‌کند که در سبک نوشتاری او نیز بازتاب پیدا می‌کند. حسینی ژانر گفت‌وشنود ویتگنشتاین را در هماهنگی با رویکرد ضدنظری وی و هدف وی از فلسفه - تغییر شیوه دید و سبک زندگی - می‌داند (حسینی، ۱۳۹۴: ۱۳۴-۱۳۶). ویتگنشتاین با استفاده از این ژانر مشارکت فعال خواننده در فعالیت فلسفه‌ورزی را ممکن می‌کند. هیل^{۱۸} سبک گفت‌وشنودی ویتگنشتاین را ابزاری برای درگیر کردن من شخصی خواننده در فلسفه‌ورزی می‌داند، به‌عبارتی دیگر در این ژانر «من» مخاطب است که وارد عمل می‌شود و اندیشه را شکل می‌دهد (Heal, 1995: 79-80). لوی^{۱۹} استفاده از ژانر گفت‌وشنود در پژوهش‌ها را مرتبط با صبغه عملی فلسفه نزد ویتگنشتاین می‌داند (Levi, 1976: 17-20). گودمن^{۲۰} سبک گفت‌وشنود ویتگنشتاین را در ارتباط با جنبه دیالکتیکی روش فلسفه‌ورزی او تحلیل می‌کند. گودمن دیالکتیک را حرکت بین روش‌های مختلف تفکر و شکل‌های مختلف واقعیت می‌داند و ادعا می‌کند قالب گفت‌وشنود در پژوهش‌های فلسفی سبب می‌شود که مکالمات گوناگون بین روش‌های تفکر مختلف ممکن شود. سبک نوشتاری استادانه ویتگنشتاین سبب می‌شود تا خواننده با هر دو سوی مکالمه همدل باشد و وجه دیالکتیکی فلسفه‌ورزی او را به طور شخصی تجربه کند (Goodman, 1976: 148-151).

مخاطب

هر متنی با توجه به سطح گشودگی خود مجالی برای فعالیت مخاطب و بازآفرینی معنا به‌دست وی فراهم می‌آورد. حدود امکانات مخاطب در مواجهه با متن تا حدود زیادی به‌وسیله ساختار متن مشخص می‌شود. در ادامه ارتباط فلسفه ویتگنشتاین و سبک نوشتاری او با توجه به نقش مخاطب، بررسی خواهد شد. این بررسی

با توجه به تفسیرها و خوانش‌های گوناگون از متن ویتگنشتاین، جنبه درمانی فلسفه‌ورزی وی و دعوت به مشارکت در فلسفه‌ورزی به‌وسیله متن انجام می‌شود. ویتگنشتاین مخاطب خود را مصرف‌کننده منفعل پاسخ‌های نهایی و از پیش‌اندیشیده شده مسائل فلسفی نمی‌داند، مخاطب برای وی رهروی غریب و نابلد است که با ممارست شخصی راه درست و بیراهه‌ها را می‌شناسد. او ادعا می‌کند «هر آن‌چه را خواننده می‌تواند برای خود انجام دهد، به خواننده واگذار» (Wittgenstein, 1998: 88) زیرا به زعم او «هیچ‌کس نمی‌تواند فکری را به‌جای من بیانید، همچنان که کسی نمی‌تواند به‌جای من کلاه مرا بر سر کند» (Ibid: 4). ویتگنشتاین بارها در طی متن، خواننده را دعوت به مشارکت فعال می‌کند. «بیایید این گزاره را بررسی کنیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ق ۱۳۴)، «اما مورد زیر را تصور کنید»، «تصور کنید» (همان: ق ۴۰۹)، «فرض کنید از کسی بپرسیم» (همان: ق ۵۰۹)، «اما فرض کنید کسی بگوید» (همان: ق ۳۴) و «مورد زیر را در نظر بگیرید» (همان: ق ۱۵۷). به نظر می‌رسد ویتگنشتاین درصدد است تا مسیر صحیح فلسفه‌ورزی را به مخاطب بیاموزد تا پس از آن او خود در این مسیر حرکت کند. «ما صرفاً می‌خواهیم هرگاه که واگن تو به طور نادرست بر روی ریل قرار داشت، تو را سرراست بر روی مسیر بنشانیم؛ پس از آن تو به تنهایی می‌توانی برانی» (Wittgenstein, 1998: 44). ویتگنشتاین از هر دو جنبه محتوا و سبک نوشتار مدد می‌گیرد تا هرچه بیشتر مخاطب خود را وادار به اندیشیدن کند. او تا آن پایه نقش سبک در نحوه مواجهه مخاطب با متن خود را حائز اهمیت می‌داند که کوچک‌ترین جزئیات سبکی را نیز مد نظر قرار می‌دهد. «به‌راستی تمایل دارم تا سرعت خواندن را به‌وسیله نشانه‌های سجاوندی زیاد، کم کنم. چرا که دوست دارم آهسته خوانده شوم (همان‌گونه که خود می‌خوانم)» (Ibid: 77). همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد ژانر گفت‌وشنودی ویتگنشتاین پیوندهایی با نقش مخاطب در نظر او دارد به این معنا که این ژانر مخاطب را همگام با سایر شخصیت‌های متن در جریان گفت‌وشنود پیش می‌برد و امکان مشارکت فعالانه او را

در بستر این جریان فراهم می‌کند. یکی از عناصر سبکی مهم که پیوندهای مشخص با نقش مخاطب فرضی دارد پرسش‌هایی هستند که در متن نوشتار ویتگنشتاین شاهد هستیم. این سوالات یکی از ابزارهای کلیدی ویتگنشتاین برای مشارکت‌طلبی از جانب مخاطب هستند. بنا به ادعای پیترز ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی حدود ۸۰۰ سوال مطرح می‌کند. از این مجموعه تنها به ۱۰۰ پرسش پاسخ می‌دهد و جالب توجه اینکه ۷۰ پاسخ از این ۱۰۰ پاسخ غلط است. به نظر می‌رسد ویتگنشتاین بیشتر درصدد آن است که چگونگی پیگیری و درک این مسائل را به مخاطب بیاموزد و در نهایت او را قانع به پذیرش این امر کند که این سوالات، سؤالاتی واقعی نیستند (Peters & Burbules, 2002: 11). ویتگنشتاین مخاطب را درگیر همان سردرگمی می‌کند که خود در مواجهه با این سوالات به آنها دچار شده است. «بی‌شمار سوال نامربوط می‌پرسم. باشد که راه خود را در میان این جنگل با کوبش‌های مکرر گام‌هایم بسازم» (Wittgenstein, 1998: 77). در واقع مخاطب بیش از آنکه با پاسخ‌ها مواجه شود نحوه پیگیری سوالات را می‌آزماید، سردرگمی نابلد بودن را تجربه می‌کند و به بی‌معنا بودن طرح مسأله پی می‌برد. واضح است که وجه درمانی فلسفه ویتگنشتاین در ارتباط با مخاطب معنا پیدا می‌کند. وجه درمانی، مخاطبی شخصی را هدف می‌گیرد و به او کمک می‌کند تا از دام شبه مسائل و کج‌فهمی‌های فلسفی رهایی یابد. همچنین کژتابی‌های زبان را به او می‌نمایاند و در نهایت به او یاری می‌رساند تا با کسب دید صحیح از بیماری فلسفه رهایی یابد و به آرامش برسد. گودمن ادعا می‌کند که ویتگنشتاین با استفاده از سبک نوشتاری خاص خود درصدد تغییر نقطه نظر خواننده نسبت به جهان است، به نوعی که مخاطب روشی جدید برای دیدن چیزها اتخاذ کند. گودمن با توجه به هدف فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین که درگیر کردن مخاطب در فرایند فلسفه‌ورزی است، به تشابه‌های فلسفه متأخر ویتگنشتاین با روان‌کاوی اشاره می‌کند. فلسفه‌ای که مجموعه‌ای از نظریه‌ها نیست بلکه سیاقی است که فرد به عهده می‌گیرد تا به «کشفی که به فلسفه آرامش»

است.

پروژه تفسیر ویتگنشتاین پروژه‌ای پویا است. تا به امروز خوانش‌های گوناگون و متضادی را از ویتگنشتاین شاهد بوده‌ایم. در مجموعه دلایلی که می‌توان برای تنوع و پویایی پروژه تفسیر ویتگنشتاین در نظر گرفت، نمی‌توان از نقش نحوه نوشتار فلسفی خاص او چشم‌پوشی کرد. گزاره‌های موجز رساله که خود مانند یک سرفصل به نظر می‌رسند، پرسش‌های پژوهش‌ها، اشاره به بخش نانوشتۀ رساله که بخش مهم‌تر آن نیز هست، همه از عوامل این پویایی هستند. پژوهش‌ها سرشار از سؤال است. به نظر می‌رسد ویتگنشتاین به دنبال پاسخ‌های سراسر برای این سؤالات نیست و به عوض بر پرسش‌ها متمرکز می‌ماند. او پرسش‌ها را به دقت صورت‌بندی می‌کند. به تأمل در خصوص آنها می‌پردازد و مشروعیت آنها را با مثال‌ها و تشبیهات می‌سنجد. همان‌گونه که بیان شد این ساختار خوانش‌های متنوع را طلب می‌کند. به نظر می‌رسد ویتگنشتاین از این ساختار نوشتاری بهره می‌گیرد تا آنچه را که خواننده می‌تواند انجام دهد بر عهده خواننده بگذارد. «من باید تنها آیین‌های باشم که در آن خواننده‌ام افکار خود را با تمام انحرافات و از شکل افتادگی‌شان می‌بیند و به مدد آن می‌تواند آنها را مرتب کند» (Witt- genstein, 1998: 25) و در نهایت به نظر می‌رسد این تنوع تفسیری خواست خود ویتگنشتاین بوده و او از امکانات فرمی در جهت تحقق این خواست نهایت بهره را برده است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار نسبت فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین و سبک نوشتاری او مطالعه شد و محدودیت‌ها و امکانات این سبک با توجه به محتوای فلسفی آثار وی بررسی گردید. در جهت غنای بیشتر پژوهش حاضر، این مطالعه با توجه به سه‌گانه مولف، متن و مخاطب انجام شد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که ویتگنشتاین فرم و بیان نادرست را خاستگاه مسائل فلسفی می‌داند و باور دارد که با اتخاذ فرم بیانی و کلمات صحیح پرسش و معمایی باقی نمی‌ماند. علاوه بر این ویتگنشتاین باور

می‌دهد برسد. همانند آنچه بین درمانگر و بیمار در جریان است (Goodman, 1976: 148). آدو^{۲۱} انتخاب یک ساختار نوشتاری سیستماتیک را در تعارض با جنبه درمانی فلسفه ویتگنشتاین می‌داند. ارائه یک سیستم فلسفی و یا شرح یک نظریه نمی‌تواند آرامش قطعی برای دغدغه‌های فلسفی باشد. در مقابل پژوهش‌های فلسفی قدم به قدم همچون یک روانکاو به تحلیل این دغدغه‌ها و منحل کردن آنها می‌پردازد (Peters, 2003: 360-361). مک‌گین^{۲۲} بررسی مثال‌های عینی در پژوهش‌ها را ابزاری برای مقابله با کج‌فهمی‌ها و وسوسه‌های مخاطب در فرایند درمان فلسفی می‌داند. او همچنین قالب گفت‌وگوشنود پژوهش‌ها را چون رشته‌ای از گفت‌وگوشنود مابین درمانگر و بیمار می‌داند. وجه درمانی پژوهش‌ها ایجاب می‌کند که متن ساختار متعارف تز - ابطال - آنتی‌تز را نداشته باشد و در نتیجه متن محمل نظریه‌ای مشخص نیست. (مک‌گین، ۱۳۸۹: ۴۶-۵۱) جین هیل مفهوم درمان در فلسفه ویتگنشتاین را در پیوند با فرم گفت‌وگوشنودی آن بررسی می‌کند. او اشاره می‌کند که برای ویتگنشتاین نیاز به فلسفه با احساس مگسی در بطری آغاز می‌شود که نه می‌تواند مسئله خود را حل کند و نه از آن بگریزد. او تأمل فلسفی را به مثابه نشان دادن راه خروج از بطری به مگس می‌داند. هیل بیان می‌کند که این جریان آزادسازی نیاز به مشارکت فعال فرد درگیر و فردی که آزادسازی را انجام می‌دهد، دارد. این مشارکت فعال دوجانبه به بهترین شکل به‌وسیله فرم گفت‌وگوشنود ممکن می‌شود (Heal, 1995: 81-82). کاول نیز ضمن اشاره به مشابهت‌های وجه درمانی کار ویتگنشتاین با روانکاو فریود به بررسی ارتباط ژانر اعترافات پژوهش‌ها و جنبه درمانی کار او می‌پردازد. ژانر اعترافات این امکان را برای خواننده فراهم می‌کند تا ضمن تأمل بر وسوسه‌های شخصی، به فهم «خود» نائل شود و از سوءفهم‌ها در این مسیر اجتناب کند، همچنین درک نیازهای واقعی به واسطه این تأملات شخصی بر وسوسه‌ها و خواست‌ها ممکن می‌گردد و در نهایت امکان همراه کردن فهم با تغییرات درونی ممکن می‌شود (Cavell, 1962: 91-93). به نظر می‌رسد ویتگنشتاین از امکانات ژانری و سبکی در جهت هرچه بارورتر شدن وجه درمانی کار خود استفاده کرده

ندارد که اندیشه مستقل و پیش از بیان حیات خود را آغاز می‌کند چرا که فرم و سبک بیان خود درهم تافته و بخشی از آن چیزی است که محتوای تفکر لحاظ می‌شود. کلام و اندیشه برای این فیلسوف جدایی‌ناپذیر هستند. به این ترتیب نمی‌توان تصور کرد فرم بیانی برای او، تنها مرتبط با دغدغه‌ای زیباشناختی باشد و نقشی عرضی داشته باشد.

در بررسی اهمیت کلیدی سبک نوشتاری ویتگنشتاین در نسبت با وجوه بنیادین فلسفه‌ورزی وی مشخص شد مفهوم وضوح در رساله دلالتی ریاضی‌وار دارد و با ساختار اکید، سلسله مراتبی و شماره‌گذاری شده رساله هماهنگی کامل دارد. وضوح در پژوهش‌ها دلالتی متفاوت دارد. این وضوح با دیدن آنچه همواره در برابر چشم بوده است، ممکن می‌شود. این وضوح همچون دیدن پیوندها و راه‌های شهری کهن و بلد شدن این شهر است. سبک نوشتاری آلبوم‌گون پژوهش‌ها در هماهنگی کامل با دلالت ویژه مفهوم وضوح در این کتاب است و از آن حمایت می‌کند. روش فلسفه‌ورزی منحصر به فرد ویتگنشتاین متمایز از روش علمی و در قرابت با روش کار هنرمند است. سبک نوشتاری پژوهش‌های فلسفی - همانند روش فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین - از گفتمان علمی می‌گریزد. متن غیرنظام‌مند، گسسته، سرشار از تمثیل، استعاره و مثال‌های خاص پژوهش‌ها محدودیتی بر ورود به گفتمان علمی است. در نهایت ویتگنشتاین روش فلسفیدن خود را روشی انقلابی در تاریخ فلسفه می‌داند و این رویکرد انقلابی نه تنها در محتوا که ناگزیر در فرم بیان وی نیز بازتاب پیدا می‌کند. در برابر فرم نوشتاری متون سنتی فلسفی که امکان اتخاذ رویکرد نظری را تسهیل می‌کردند، متن پژوهش‌ها سرشار از نکات موجز، ضرب‌المثل، پند و کلمات قصار است و به عوض تکیه بر پاسخ‌های معین، امکان بازگشت به پرسش‌های اولیه را فراهم می‌کند.

بررسی ژانرهای اتوبیوگرافی، گزین‌گویی، اعترافات و گفت‌وشنود که در رساله و پژوهش‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند نیز بر اهمیت کلیدی فرم و سبک نوشتاری در فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین صحنه می‌گذارد. ویتگنشتاین

در پژوهش‌ها ضمن نقد رویکرد دکارتی در نگارش اتوبیوگرافی، بازتعریفی نوین از اتوبیوگرافی ارائه می‌دهد. مشخص شد که فرم اتوبیوگرافی در پیوند تنگاتنگ با رویکرد فلسفی ویتگنشتاین و شیوه پژوهش او در خصوص مفهوم خود است. ویتگنشتاین ایستادگی در برابر وسوسه‌های ذهنی را ویژگی فیلسوف خوب می‌داند و با به‌کارگیری ژانر اعترافات بیان وسوسه‌های ذهنی و پاسخگویی به آنها را در فرایند فلسفه‌ورزی تسهیل می‌کند. مشخص شد ویتگنشتاین از ژانر نوشتاری اعترافات برای گشایش امکانی در جهت فلسفه‌ورزی به‌عنوان سبکی از زندگی استفاده کرده است. علاوه بر اینها این ژانر در هماهنگی کامل با رویکرد «توصیف به عوض تبیین» ویتگنشتاین در فلسفه‌ورزی است و در نهایت این ژانر درگیری فعال مخاطب را - به‌آنگونه که ویتگنشتاین خواهان است - ممکن می‌کند. گزاره‌های بخش دوم رساله - از بند ۶،۴ تا بند ۷ - به فرم نوشتاری گزین‌گویی شبیه می‌شوند. به نظر می‌رسد این انتخاب ژانری بی‌ربط با این حقیقت که بخش دوم رساله به امور نشان‌دانی می‌پردازد، نباشد. استفاده از فرم نوشتاری گفت‌وشنود نزد ویتگنشتاین امکان مواجهه با فلسفه به‌عنوان یک فعالیت - و نه آموزه - را برای او فراهم می‌کند. به‌علاوه این فرم درگیری فعال مخاطب آثار ویتگنشتاین با فرایند فلسفه‌ورزی را موجب می‌شود. فرم گفت‌وشنود در هماهنگی کامل با شیوه دیالکتیکی فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین است و روش درمانی او را تسهیل می‌کند به‌گونه‌ای که گفت‌وشنودهای متن یادآور گفت‌وگوی هم‌زمان درمان‌گر و بیمار در یک فرایند درمانی است.

در نهایت ویتگنشتاین از ویژگی‌های فرمی متن خود استفاده می‌کند تا مخاطب خود را دعوت به مشارکت در فلسفه‌ورزی کند. ویتگنشتاین بارها مخاطب خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و او را دعوت به تصور موقعیتی خاص و یا تفکر در خصوص موضوعی مشخص می‌کند. تأکید ویتگنشتاین بر پرسش‌های فلسفی به‌عوض پاسخ‌های آنها نیز نشانه دیگری از استفاده موثر از فرم نوشتاری در جهت مشارکت فعال مخاطب در فلسفه‌ورزی است. بررسی فرم نوشتاری پژوهش‌ها مشخص می‌کند

خارج از مرزهای اندیشه و معناداری قرار می‌دهد که در دو دسته اصلی قرار می‌گیرند. گزاره‌های بی‌معنا (senseless) و گزاره‌های فاقد معنا یا مهمل (nonsense).

16. David Stern
17. Jane Heal
18. Levi
19. Goodman R.
20. Hadot
21. McGinn Marie

کتاب‌نامه

استرول، اوروم (۱۳۹۴) ویتگنشتاین، ترجمه محسن طلائی ماهانی، تهران: انتشارات حکمت.
 پیرس، دیوید (۱۳۸۷) ویتگنشتاین، ترجمه: نصرالله زنگویی، تهران: سروش انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
 حسینی، مالک (۱۳۸۹) ویتگنشتاین و حکمت، تهران: هرمس مگین، ماری (۱۳۸۹) راهنمایی بر پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین، مترجم: ایرج قانونی، تهران: نشر علم ویتگنشتاین، لودویک (۱۳۹۴) رساله منطقی فلسفی، ترجمه و شرح: سروش دباغ، تهران: هرمس.
 ویتگنشتاین، لودویک (۱۳۸۱) پژوهش‌های فلسفی، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.

Cavell Stanley (1962) "The Availability of Wittgenstein's Later Philosophy", The Philosophical Review, Vol. 71(1): 67-93
 Gibson, John (2004) *Litrery Wittgenestein*, London and New York : Routledge Press.
 Glock H. J. & Hyman J. (2016) *A Companion to Wittgenestein*, New Jersey: John Wiley & Sons Publishing.
 Goodman R. (1976) "STYLE, DIALECTIC, AND THE AIM OF PHILOSOPHY IN WITTGENSTEIN AND THE TAOISTS", *Journal of Chinese Philosophy* 3(1976): 145-157
 Hagberg L. Garry (2007) "Wittgenestein's voice: Reading, Seif-Understanding, and the Genre of Philosophical Investigation", *Poetics Today* Vol. 28 (3): 393-441
 Heal J. (1995) "Wittgenestein and Dialouge", *Proceedings of the British Academy*, Volume 85: 63-83.
 Kahane, Guy, Edward Ksnterian and Oskarai Kuusela (2007) *Wittgenestein and His*

که ویتگنشتاین از جنبه‌های ادبی متن در جهت علاج بیماری فلسفی مخاطب استفاده می‌کند. متن پژوهش‌ها همچون فرایند روان‌درمانی به صورت گام به گام و موردی به منحل کردن دغدغه‌های مخاطب می‌پردازد. استفاده از ژانرهای گفت‌و شنود و اعترافات را نیز می‌توان چون ابزاری در راه علاج فلسفی مخاطب در نظر گرفت. در نهایت ویتگنشتاین از ویژگی‌های فرمی به گونه‌ای بهره می‌گیرد که منجر به پویایی تفسیر آثارش می‌شود که خود سبب افزایش فاعلیت مخاطب می‌گردد.

آنچه مرور شد بر نقش پررنگ فرم ادبی متون ویتگنشتاین صحه میگذارد. ژانرها و سبک‌های نوشتاری مزاحمان ناگزیر اندیشه ناب نیستند. به‌علاوه نمی‌توان آنها را تنها جنبه تزیینی متن قلمداد کرد. مطالعه آثار ویتگنشتاین نشان‌دهنده فرم‌آگاهی اوست. دغدغه انتخاب‌های فرمی و سبکی در آثار او دیده میشود و در نهایت سبک نوشتاری ویتگنشتاین در هماهنگی و تناسب با محتوای تفکر او ارزیابی می‌شود، به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد ویتگنشتاین از محدودیت‌ها و امکانات فرم‌های نوشتاری خود در جهت غنای محتوای فلسفی آثار خود استفاده کرده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Philosophical Investigation
2. Wolfgang Huemer
3. Cavell
4. David Pears
5. David Schalkwyk
6. fiction
7. Avrum Stroll
8. Allan Janik
9. Garry L. Hagberg
10. Michael Peters
11. self interrogative
12. Szabados
13. Von Ficker
14. Morson

۱۵. ویتگنشتاین در رساله گزاره‌هایی را که قابل تصویر در فضای منطقی باشند، معنادار می‌داند و باقی گزاره‌ها را در



- Interpreters*, Oxford: wiley-Blackwell.
- Kroeber, A. L.(1966) *Anthropology Today*, Chicago: University of Chicago Press.
- Levi A. W. (1976) “Philosophy as Literature: The Dialogue”, *Philosophy & Rhetoric*, Vol 9(1): 1-20
- Morson, Gary Saul (2003) “The Aphorism: Fragments from the Breakdown of Reason” ,*New Literary History*, 34: 409-429
- Peters,M.A. and Burbules,N. (2002)“Wittgenstein/ Styles/ Pedagogy”, *Theory and Science*, 3(1): 1-17
- Peters Michael (2003) “Writing the self: Wittgenstein, Confession and Pedagogy” , *Journal of Philosophy of Education*, 34(2): 353-368
- Wittgenstein (1998) *Culture And Value*, translated Peter Winch , Oxford: Blackwell Publishig.